

بررسی قرابت فکری صوفیه و شیخیه

سید علیرضا موسوی^۱

چکیده

این نوشتار برخی از وجوه اشتراکی مکتب شیخیه و صوفیه را در سلوک عملی و گزاره‌های اعتقادی به بحث می‌گذارد. اولین بحث در رابطه با ملاقات شیخ احمد احسائی با برخی از اقطاب صوفیه و میزان تأثیرپذیری از آنها می‌باشد. مهمترین موضوع قابل طرح در این مبحث، اشتراک مکتب شیخ احمد احسائی با صوفیان در اصول معرفت‌شناختی است که هر دو آنها، وصول به حقیقت و شناخت جهان را بر پایه نوعی شهود و علم حضوری می‌دانند. تشابه مکتب شیخیه با مکتب تصوف در مباحث تفسیری و منطوق فهم متون از دیگر مواردی است که در فصلی مجزا بررسی شده است. در منظومه اعتقادی شیخیه و صوفیه از انسان‌شناسی تا خداشناسی به اشتراک قابل توجهی بر می‌خوریم که تعدادی از این گزاره‌ها مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: شیخ احمد احسائی، ذهبیه، شیخیه، رکن رابع، قطب، قریه ظاهره.

۱. دانش‌آموخته سطح سه تصوف حوزه علمیه قم.

مقدمه

شیخ احمد احسائی، یکی از افراد جریان ساز در تاریخ تفکر شیعه است. او را مؤسس و بنیان گذار مکتب شیخیه می‌شناسند. در تحقیقات موجود درباره او، نکته مهمی که همواره از انظار مغفول مانده است، میزان تأثیرپذیری وی از صوفیان و رشد مکتب شیخیه در بستر تصوف می‌باشد. شباهت‌های این دو مکتب در اصول و مبانی نظری به گونه‌ای است که با اندکی تسامح، می‌توان شیخیه را در زمره یکی از هزاران فرقه تصوف محسوب نمود. نگارنده درصدد است، بر اشتراک مبانی معرفت‌شناسی این دو مکتب، تأکید کند؛ میزان تشابه اعتقادی آن‌ها را بررسی نموده، کیفیت تأثیرپذیری شیخ احمد از صوفیان را از صفحات تاریخ زندگانی او به دست بیاورد؛ بدین طریق مشخص خواهد شد مکتب شیخیه که بستری مناسب برای برپایی فرقه باییت و بهائیت بود، خود از تعالیم صوفیان خط گرفته بود. مواجهه با مکتب شیخیه از کانال اخباری‌گری، بسیاری از سوالات را بی‌پاسخ باقی گذاشته بود؛ اما خوانش این مکتب با عینک صوفی‌گری بسیاری از سوالات معماگونه را برطرف خواهد کرد و سر نخ‌های جدیدی از ریشه تفکرات شیخ احمد به دست خواهد داد.

صوفی کیست؟

پیش از بیان هر مطلبی باید مشخص کرد که عارف یا صوفی به چه کسی گفته می‌شود؟ تعریف صوفی، باید جامع افراد و مانع اغیار باشد؛ یعنی هم شامل مایستر اکهارت غربی، شانکارا شرقی، ابن عربی و شاه نعمت‌الله ولی مسلمان و آرنیکه‌های ماقبل تاریخ و به طور کلی تمامی عرفان‌های شرق و غرب و قدیم و جدید بشود؛ برای مقدمه باید گفت: انسان در طول تاریخ برای پرده برداشتن از سوالات و بر طرف کردن مجهولات خود از سه ابزار معرفتی و سه روش متفاوت بهره برده است. علامه طباطبایی در معرفی این مکاتب چنین عنوان می‌دارد:

۱. فهذه طرق ثلاثه فی البحث عن الحقائق
۲. الظواهر الدینیة / طریق البحث العقلی / طریق تصفیه النفس
۳. أَخَذَ بکل منهما طائفة من المسلمین علی ما بین الطوائف الثلاث من التنازع و التدافع...^۱

این سه مکتب عبارتند از:

۱. تفسیر المیزان ج ۵، ص ۲۸۲.

فلاسفه (طریق عقل)

کسانی که اصالت را به عقل داده و آن را مستقل و مستکفی باز این روت و فعال ما یشاء در فهم حقائق عالم و هستی می‌دانند و معتقدند با عقل می‌تواند به هر عرصه‌ای پا نهاده و برای آن حکم صادر کند. پیروان این مکتب را فیلسوف نامیده‌اند. ابزار جهان‌شناسی فیلسوف، عقل، منطق و استدلال است و برای شناخت، تفسیر و تبیین هستی، فقط از این ابزار بهره می‌جویند؛ خواه براهین او مطابق شریعت باشد و خواه مخالف آن، یعنی اگر عقل، مطلبی را ثابت کند، آن شیء، حقیقت دارد و اگر توانست اثبات کند، حقیقت ندارد.

مکتب عرفان و تصوف (طریق دل)

برخی معتقدند:

فقط از راه شهود و سلوک معنوی و تجربه باطنی می‌توان به حقیقت اشیاء و معارف و در نتیجه رسیدن به کمال دست یافت و انسان زمانی می‌تواند شناخت صحیحی از هستی داشته باشد که خود را در سیر و سلوک در طریقت، مهذب نموده و قلبش را تصفیه کرده و از دنیا روی برگردانده و به ریاضت کثی مشغول شده باشد تا حقائق هستی بر قلب او تاییده شود و این معارف و حقایق نیز یافتنی است نه گفتنی و از دل به دل منتقل می‌شود نه از زبان به زبان.^۱

طبق این اشخاصی را باید صوفی دانست که به حجیت و اصالت شهود معتقدند و آن را بر حکم عقل و نقل قطعی ترجیح می‌دهند. از آنجایی که این اشخاص به یک مذهب و دین منتسب می‌باشند، ناچارند برای ایجاد توافق میان ظواهر دین و مکاشفات خود، در معانی نصوص دینی تصرف کرده و آن را به تأویل ببرند.

مکتب وحی و نبوت (طریق انبیاء)

کسانی که منزلت و محدوده حوزه‌های تعقل و شهود را به خوبی دریافته و تصمیم گرفتند به حکم عقل فطری، از کسانی پیروی و آن‌ها را هادی سلوک معنوی خود اخذ کنند که از جانب خدا معرفی گشته، مصون از اشتباه بوده و مسیر کمال را طی کرده‌اند. از آنجایی که ممکن است هر فردی لقاء الله، قرب الهی و کمال و سعادت

۱. خورشید تابنده، ص ۱۵ تا ۲۶.

خویش را ادعا داشته باشد، تنها به اشخاصی (انبیاء) که همراه با بینه، از جانب خدا آمده‌اند می‌توان اعتماد کرد.

منهج معرفتی شیخ احمد

تصوف نیز مانند فلسفه، امری فراتر از یک مذهب، بلکه یک جهان‌بینی و سلوک مبتنی بر شهود و تجربه عرفانی است. اما شیخ احمد به صراحت مکتب خویش را همان تصوف معرفی می‌نماید:

طریق من (در کشف حقائق و معارف) مکاشفه و شهود است، نه برهان و استدلال.^۱

بنابراین حتی اگر شواهد متعددی که در طول این نوشتار، تنها به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود نیز در دست نبود، همین اقرار شیخ احمد برای صوفی خواندن وی کافی بود.

شخصیت‌شناسی

احمد بن زین الدین احسائی بن شیخ ابراهیم بن صقر بن ابراهیم بن داغر آل سقر مطیرفی احسائی، در حدود سال ۱۱۶۶ قمری (سال ۱۱۳۲ شمسی) در قریه مطیرفی احساء حجاز دیده به جهان گشوده و در سال ۱۲۴۱ یا ۱۲۴۳ قمری نزدیکی شهر مدینه النبی ص چشم از جهان فرو بست و در بقیع به خاک سپرده شد.

شیخ احمد از خانواده‌ای وابسته به یکی از تیره‌های قبیله بنی خالد بود،^۲ عشیره بنی خالد از اعراب بدوی و بیابان گرد اهل سنت بودند. جد چهارم شیخ احمد «داغر» بر اثر نزاع‌های خانوادگی از پدرش (رمضان) جدا می‌شود به همراه خانواده به روستای شیعه نشین مطیرف هجرت می‌کند؛ وی پس از مدت کوتاهی به مذهب حقه تشیع وارد می‌گردد.^۳

او در سال ۱۱۸۶ ق در بیست سالگی از مطیرف جلالی وطن و به نجف مهاجرت کرد و چند سالی در شهر مقدس نجف نزد اساتید بزرگ آن زمان مشغول به تحصیل شد ولی بعد از شیوع طاعون در عراق، به احساء برگشت

۱. قصص العلماء، ص ۳۵.

۲. الشیخیه، نشاتها، و تطورها و مصادر دراستها، ص ۵۶.

۳. من الله علیه (داغر) بالایمان لیستنقذنا من الضلالة و کان اولاده کلهم من الشیعه الاثنی عشریه. سیره الشیخ احمد الاحسائی، ص ۹، مطبعة المعارف، بغداد، ۱۹۵۷ م.

و چهار سال در آنجا اقامت گزیده و راهی بصره شد. ایام کسب تحصیلات حوزوی شیخ منحصر در همان سالیان محدود اقامت در نجف است. پس از خروج از نجف، در احساء، بصره و شهرهای دیگر، افرادی از او بهره جستند و از آن پس به بعد، شیخ احمد استاد رسمی نداشت یا این که اطلاعی از شرکت کردن او در مجلس اساتید در دست نیست.

انحراف شیخ احمد بعد از خروج از نجف و در بصره شروع شد. اجازات حدیث و اجتهاد که از مفاخر شیعه، مربوط به دوران قبل از بصره می‌باشد. زمانی که ایشان در سنه ۱۲۱۹ ق به مدت یک سال به قریه صغاده بصره می‌رود^۱ و به گوشه‌گیری و عزلت و ریاضت‌های صوفیانه^۲ روی می‌آورد و لغزش‌ها و دعاوی گزاف او کلید می‌خورد. علمای بصره افکار شیخ را نمی‌پسندند و به مقابله با او می‌پردازند. از جمله بر خورد تند شیخ محمد قطیفی که به خروج شیخ از بصره منجر می‌شود. به تدریج آوازه شهرت شیخ به گوش ساکنان عراقین رسیده و همگی از او به عنوان شخصی صاحب کرامات و مرتبط با امام عصر ع نام می‌بردند به همین دلیل هنگام حضور در بلاد ایران مورد استقبال گرم مردم قرار می‌گرفت. در باب میزان محبوبیت شیخ باید دانست که یک چهارم حوزه‌های علمیه مرید سر سخت شیخ احمد بودند و اغلب روحانیون رده بالای مملکت و دربار قاجار تابعش بودند، همچنین مقامات عالی حکومتی از جمله شاه ایران «فتحعلیشاه» برای ورود شیخ به بلاد آن‌ها، التماس می‌کردند^۳ و اگر ملا محمد تقی برقانی وی را تکفیر نمی‌کرد چه بسا امروزه فرقه شیخیه جهان تشیع را در بر گرفته بود؛ شیخ احمد در سال ۱۲۴۱ ق هنگام بازگشت از سفر حج به منطقه احساء، از دنیا رفته و جنازه او را در مدینه منوره جنب بقعه مبارکه چهار امام (علیهم السلام) در بقیع برابر بیت الاحزان دفن کردند.^۴

در جستجوی مرشد

انحرافات شیخ احمد بعد از تحمل ریاضت در بصره آغاز شد اما با بررسی جزئیات بیشتر، به موضوع سرسپردگی شیخ احمد نزد یکی از مشایخ صوفیه در بصره پی

۱. سید عبدالمنعم شریف جزائری از مشاهیر آن دیار به شیخ گفت هرگاه مائل به گوشه‌گیری و دوری از مردم بودی در این نزدیکی ها دهی به نام صغاده می باشد که برای آسودگی خاطر مناسب تر از آن جایگاهی نیست از رفت و آمد دور است. شیخی گری ص ۱۷.

۲. مکارم الآثار، ج ۳، ص ۱۱۳۶.

۳. قصص العلماء، تنکابنی، ذیل احوالات شهید ثالث (مرحوم برقانی).

۴. طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۱۵۱.

می‌بریم. احسائی شیفته کمالات حاکم بصره شده و خود را تحت تربیت و تعلیم او قرار می‌دهد. وی در این باره می‌گوید:

وقتی از آن انسان کامل این کلمات را شنیدم، بیشتر مسائل پیچیده فلسفه که برای من حل نشدنی بودند خیلی راحت پاسخ و حل آن مسائل را فهمیدم و درهای بسیاری از علوم برای من باز شد... من از آن انسان کامل، خواهش کردم که مرا هدایت به طریق سلوک الی الله فرمایند. پس من به او گفتم چطور به حق تعالی وصال پیدا می‌شود؟ جواب داد: الق الدنیا، پس من درحالی از مجلس آن انسان کامل بیرون آمدم که در دلم محبت به دنیا بطور کامل ختم شده بود.^۱

شیخ احمد به شدت به فراگیری عرفان (حکمت) تمایل داشته مانند صوفیان، تمام همتش را صرف یافتن یک انسان کامل و فانی فی الله می‌کند تا این که بالاخره چنین شخصی را در بصره می‌یابد و با اصرار و التماس فراوان نزد او حاضر گشته و سلوک خود را تحت نظر یک پیر طریقت طی می‌کند. واژه انسان کامل فقط در قاموس لغت صوفیه یافت می‌شود. دست ارادت دادن به «انسان کامل» از امهات مبانی سلوکی صوفیان می‌باشد چنان که مجدالاشرف قطب ۳۶ فرقه ذهبیه مدعی است بدون سرسپردگی نزد قطب، نمی‌توان به معرفت امام زمان عجل الله فرجه نائل آمد:

پیر عشق (قطب صوفیه) کسی است که شخص را همراهی می‌نماید تا به حضور مبارک شاه عشق که حضرت معصوم علیه السلام است (رسد) و

۱. فهرست کتب مشایخ عظام، ص ۱۴۶-۱۴۵. آقا التبریزی سلمه الله ما هذا لفظه :

عن الشيخ الاوحد الامجد الشيخ احمد الاحسائي اعلي الله مقامه و رفع في الخلد اعلامه انه لقي في البصرة رجلا من اهل الكمال و كان حاكما في البصرة فالتمس الشيخ (ره) منه التدريس في الحكمة فامتنع من ذلك و اعتذر باشتغاله بامر الحكومة فالتمس الشيخ (ره) منه بعد ذلك ان يمنحه بكلمات كلييات من الحكمة تكون وصلة الي المطالب الحكيمه علي سبيل الاجمال فقال لا تنتظر الي الحركات انظر الي المحركات لا تنتظر الي الاسباب انظر الي المسببات ان الحيوانات تسير الي الله في سلسلة الطول و الجمادات تسير الي الله في سلسلة العرض و تري الجبال تحسبها جامدة و هي تمر مر السحاب انتهى . قال الشيخ الاوحد رحمه الله فانحل بسماع تلك الكلمات من ذلك الرجل الكامل اكثر المشاكل التي كانت في بالي في المطالب الحكيمه و انفتح لي ابواب من العلوم فسألته ان يرشدني الي طريق السلوك الي الله فقلت كيف الوصول الي الحق فقال الق الدنيا فخرجت من مجلسه و لم يبق في قلبي شئ من محبة الدنيا انتهى، حرره اسماعيل بن محمد عفي عنهما.

این بدون توسط پیر عشق محال است مقصود سالک که معرفت حضرت حجة الله است به عمل آید.^۱

تکیه بر کرسی ارشاد

شیخ احمد بعد از ترک شهر یزد، در سال ۱۲۲۹ق در راه عتبات، با استقبال مردم و تعهدی که دولت‌شاه حاکم کرمانشاه، در مورد تدارک سفر هر ساله شیخ به عتبات داد، به اقامت در کرمانشاه راضی شد. اقامت او در کرمانشاه قریب ده سال به طول انجامید. در این دوران حساس، فرقه نعمت‌اللهیه در حال احیاء کردن خود در ایران بود و ۱۲ نفر از آن‌ها از طرف کمپانی هند شرقی بریتانیا از کشور هند به ایران عازم شده بودند.^۲ فقهای شیعه در تمام نقاط ایران از جمله آقا محمد علی کرمانشاهی^۳ در کرمانشاه، تمام قد در برابر شطحیات و اعمال خلاف شرع آن‌ها قیام کردند. شیخ احمد احساسی در این دوران نه تنها به انکار و رد صوفیان نعمت‌اللهیه نپرداخت بلکه با آغوش باز به استقبالشان رفت. شیخ احمد در کرمانشاه با اقطاب فرقه نعمت‌اللهیه مصاحبت داشت به طوری که نقل است یکی از اقطاب سرشناس نعمت‌اللهیه یعنی حاج میرزا زین‌العابدین رحمت‌علی‌شاه^۴ تحت نظر او به سیر و سلوک صوفیانه مشغول شد و با آن جناب بیعت کرد.^۵

نورالدین مدرسی چهاردهی درباره این ملاقات چنین می‌نویسد:

رحمت‌علی‌شاه شش ماه در کرمانشاه نزد شیخ احمد احساسی بنیانگذار مذهب شیخیه تلمذ نمود.^۶

ملاقات با شیخ ذهبی مسلک

در زمان شیخ احمد احساسی طریقت‌های رایج حوزوی بوجود نیامده بود از این رو کسانی که گرایش‌های صوفیانه داشتند به ناچار باید تحت نظر اقطاب صوفیه سلوک

۱. تحفة الوجود ص ۱۷.

۲. حقوق بگیران انگلیس ص ۱۰۷.

۳. فرزند وحید بهبهانی.

۴. زین‌العابدین شیرازی، ملقب به میرزا کوچک و رحمت‌علیشاه (زاده ۱۲۰۸ق - درگذشت ۱۲۸۷ق در شیراز) از پیران سلسله نعمت‌اللهیه بود. او به دلالت زین‌العابدین شیروانی، دست ارادت به مجذوب‌علی‌شاه همدانی داد و پس از شیروانی، قطب درویشان نعمت‌اللهیه گردید. وی از جانب محمد شاه، لقب نایب‌الصدر یافت و اداره وظایف فارس، در اختیار او گذاشته شد.

۵. مکارم الآثار، جلد ۲، ص ۳۶.

۶. مدرسی چهاردهی، سلسله‌های صوفیه ایران، سلسله نعمت‌اللهیه ص ۲۲۹.

می‌کردند. در زمان شیخ احمد احسائی طریقت‌های متنفذ صوفیانه، منحصر در دو فرقه نعمت‌اللهیه و ذهبیه بود^۱ که برجستگی‌های علمی و عملی اقطاب ذهبیه و اصرار آن‌ها بر پایبندی به شریعت، سبب گرایش اشخاص نامدار و صاحب‌نامی به فرقه ذهبیه گشته بود. بسیاری صوفیان ذهبی متلبس به لباس روحانیت و در علوم مختلف صاحب نظر بودند.^۲

قطب‌الدین نیریزی قطب ۳۲ فرقه ذهبیه و احیاء‌کننده این طریقت در بلاد ایران و از چهره‌های نامی عصر قاجار بود که در ایران و عراق به ویژه نجف، فتوحات مکیه را تدریس می‌کرد و شخصیت‌های بزرگی نزد او تلمذ می‌کردند.^۳ گمان می‌رود که شیخ احمد در نجف و یا به احتمال زیاد وقتی به سبب شیوع طاعون از عراق به احساء باز گشته بود، در همان احساء، نیریزی را ملاقات نموده باشد. زیرا نیریزی در سفری که به جزیره خارک داشت، مدتی در احساء توقف کرد. احسان‌الله استخری که نسب او با شش واسطه به قطب‌الدین نیریزی می‌رسد در کتاب ذهبیه تصوف علمی، آثار ادبی چنین می‌نویسد:

در این مسافرت (به احساء) چون جناب سید قطب‌الدین باحساء وارد شد شیخ احمد احسائی که خود از علمای مبرز و صاحب‌محراب و منبر بود، وارد شدن سید صوفی مشربی که صاحب کمالات ظاهر و باطن است می‌شوند و اقبال مردم را به وی اطلاع می‌یابد. برای آزمایش و امتحان، و چه بسا برای تحقیر و تخطئه سید، سه مسأله مشکل علمی در نظر گرفت و برای بحث و جدل به حضور سید رفت، چون در اولین ملاقات، سوالات خویشتن را پاسخی مناسب شنید، دوم و سومین دیدار را بلافاصله تجدید نمود تا سرانجام در حلقه درویشان در آمد و به دستور دانشمند ذهبی سیر و سلوک را آغاز و اولین اربعین را در غار کوهی از احساء به سر آورد و فتوحات غیبی یافت و از آن پس در خدمت پیرش (سید قطب‌الدین) مسافرت‌ها نمود.^۴

۱. (البته طریقت‌هایی مانند خاکساریه و قلندریه نیز وجود داشتند که از تصوف تنها پرسه زنی و تکدی‌گری و شارب‌گذاشتن را به ارث برده بودند و عالمانی مانند شیخ احمد هرگز به جانب آنها میل پیدا نمی‌کردند).
 ۲. از جمله آنها می‌توان به محمد علی حکیم یا شیخ ابراهیم امامزاده زیدی یا قطب‌الدین محمد نیریزی اشاره کرد.

۳. طرائق الحقائق، ج ۳، ص ۲۱۷.

۴. ذهبیه تصوف علمی، آثار ادبی، احسان‌الله استخری، ص ۳۱۰.

شاگردی شیخ احمد نزد نیریزی در کتب تذکره نویسان به لسان نظم هم در آمده است چنان که ابوالقاسم راز شیرازی چنین سروده است:

میرید دیگر او شیخ احساست سمی احمد و عاشق به مولی است
بدادش لمعه علم لدنی نمودش عالم اندر علم معنی
به ایران او لوای علم افراخت بسی جاهل که او عالم همی ساخت
بدادی نشر آثار ولایت باهل علم دین کردی هدایت
شدی برزخ میان علم و ارشاد شدند ارباب عقل از علم او شادا^۱
جلال الدین مجد الاشراف قطب دیگر ذهبیه، می نویسد:

دوره منتهی به جناب سیدی قطب الدین محمد قدس سره العزیز گردید و جمعی کثیر در خدمت ذی موهبت اکسیر خاصیت تربیت شده عموماً، و از خواص حاضرین حوزه مبارکه چند نفری از رجال به نهایت رتبه علم و عمل و حال فائز آمده... جناب ملا محراب گیلانی را به اصفهان و... جناب شامخ الفضائل و الاوصاف شیخ الشیوخ شیخ احمد احسائی قدس سره العزیز را به اطراف ایران مامور (کرد) که در حرکت باشند.^۲

نباید پنداشت مسأله ملاقات شیخ احمد و نیریزی تنها در کتب ذهبیه مسلکان مطرح شده است زیرا برخی از مورخین صاحب نام بی طرف بلکه از مخالفین ذهبیه نیز بدین مسأله اشاره داشته‌اند.^۳ معصوم علی شاه نائب الصدر از مشایخ فرقه نعمت اللهیه که به زمان شیخ قریب بوده و انتسابی به ذهبیه ندارد بلکه رقیب آن هاست، در کتاب طرائق الحقائق می نویسد:

قطب الدین نیریزی در وقت توقف در احساء جناب شیخ احمد احسائی تربیت در خدمت آن حضرت حاصل کرده به کمال علم رسیدند.^۴

رضا قلی خان هدایت از مورخین معاصر شیخ احمد در ریاض العارفین می گوید:

شیخ احمد احسائی علوم صوریه و معنویه را از قطب الدین نیریزی فرا گرفته است.^۵

۱. ابوالقاسم راز شیرازی، تذکره الاولیا، ص ۸۰-۹۰.

۲. شیخی گری، ص ۱۲۹ به نقل از طرائق الحقائق.

۳. گرچه بعد از شیوع تکفیر شیخ احمد و طرد او از جامعه تشیع، شیخ احمد باید لکه ننگی بر دامان اساتید و شاگردان خویش محسوب گردد نه سب علو درجات و بزرگر منزلتشان.

۴. شیخی گری، ص ۱۲۹ به نقل از طرائق الحقائق.

۵. تذکره ریاض العارفین، ص ۳۴۸.

ثقة الاسلام تبریزی (نوه میرزا شفیع ثقة الاسلام از شاگردان سید کاظم رشتی و رئیس شیخیه تبریز) و از کشته شدگان انقلاب مشروطه، در کتاب مرآة الکتب می نویسد:

ابوالقاسم راز شیرازی در کتاب قوائم الانوار در ترجمه قطب الدین نیریزی می گوید: و ایام توقفه فی احسا تربی عنده الشیخ الاحسائی و وصل الی کمال العلم و العمل حتی صار معروف العالم.^۱

استبعا دی که در شاگردی شیخ نزد نیریزی شده مربوط به اختلاف سال وفات و تولد آنهاست. قطب الدین در سال ۱۱۷۳ قمری وفات کرده و شیخ احمد در سال ۱۱۶۶ متولد و ۷۵ سال عمر نموده است با این حساب زمانی که شیخ احمد هشت یا نه ساله بود، سید قطب الدین وفات کرده است. اما این اشکال مرتفع می شود با گزارش صاحب روضات که عمر شیخ را نود سال دانسته است و وفات او را ۱۲۴۳ می داند از این رو تولد شیخ در سال ۱۱۵۳ می باشد و در زمان وفات قطب الدین بیش از بیست سال داشته است و سیره نویسان نیز ملاقات قطب الدین و شیخ احمد را در احساء ضبط کرده اند و شیخ احمد تا سن بیست سالگی در آن جا ساکن بود سپس چند سال به عراق مهاجرت کرد و مجدداً بازگشت از این رو ملاقات او در احساء در سنوات مذکور به هیچ وجه بعید نمی نماید.^۲

حتی اگر شیخ احمد احسائی را شاگرد نیریزی ندانیم، به ظن قوی در حلقه شاگردان و مریدان او قرار داشته و آموزه هایش را با واسطه اخذ کرده است. طبق نقل مورخان، شیخ محمد آل عبدالجبار قطیفی بحرانی احسائی که دست ارادت به نیریزی و داماد او هاشم شیرازی داده بود، از اساتید برجسته شیخ احمد احسائی محسوب می گشت چنان که مرحوم میرزا محمد اخباری در نامه خود خطاب به شیخ احمد احسائی می نویسد:

... وثبت کونک من الصوفیة الذهیبیة مرید الآقاهاشم الشیرازی بواسطة الشیخ محمد بن عبدالجبار القطیفی وظهرت رسائلک فی التصوف و...^۳

۱. شیخی گری، ص ۱۱۰.

۲. خوانساری، روضات الجنات، ص ۹۵.

۳. به نقل از مقاله خورده گیران بر حکمت متعالیه، هادی مکارم: "از نامه مورد اشاره چند نسخه در دست است که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و کتابخانه مجلس شورای اسلامی وجود دارد. از جمله علل گرایش شیخ احمد به مکتب صوفیان مطالعه کتب و مراجعه به کتابخانه ابن ابی جمهور احسائی در دوران

سیر در طریقت با ریاضت شاقه

مسأله سلوک و ریاضت کشی‌های شاقه و صوفیانه در زندگی شیخ احمد احسائی نقش پررنگی دارد. وی بخشی از زندگی خود را به تحمل ریاضت و گوشه‌گیری در قالب چله‌های گوناگون اختصاص داده بود و تا آخر عمر در سلامتی و بیماری و سفر و حضر دست از این مجاهدت‌ها بر نداشت. مرحوم تنکابنی در کتاب قصص العلماء می‌گوید:

من خودم از سید کاظم رشتی شنیدم که استاد شیخ احمد، چهل اربعین ریاضت کشید تا به درجه‌های عالی رسید.^۱

محمد کریم خان کرمانی درباره گوشه‌گیری‌ها و باطن‌گرایی شیخ احمد چنین می‌گوید:

محبوب‌ترین امور جهان در نزد ایشان خلوت و گوشه‌گیری است... بسیاری از عمر خود را در بیابان‌ها و کوه‌ها و گوشه‌ها و کناره‌ها گذرانید ریاضت‌های شرعی بسیار دشوار می‌کشید^۲

از شیخ احمد نقل شده است:

در اثنای تحصیل، چون شفای قلبی به دست نیامد، باطنا منصرف گشته و در ظاهر مشغول بودم و در نفس خود داعیه‌هایی دیدم، فلق و اضطراب در دل خود می‌یافتم، همواره خواستار گوشه‌ای از خلوت و مائل به گوشه نشینی بودم، کوه و بیابان را دوست داشتم، از آمیزش با مردم ترسناک و پریشان بودم، تا این‌که از تحصیل علوم ظاهر منصرف گشته و به هر کس که می‌گذشتم کلمه‌ای از آنچه در خواب شنیده بودم،

جوانی بود که موجب علاقه به سیر و سلوک و توجه به جنبه‌های باطنی و شهودی تشیع گردید. تنکابنی می‌نویسد:

شیخ احمد در زادگاه خود، بر کتابخانه ابن ابی‌جمهور دست یافته بود. قصص العلماء، ص ۳۵ ابن ابی‌جمهور در کتاب‌های خود مانند المجلی و عوالی اللثالی بسیاری از مباحث و آموزه‌های مجعول صوفیان را نقل کرده و بر گفتار باطل آنها اعتماد نموده است و به همین علت رجالیون شیعه، ابن ابی‌جمهور را به دلیل گرایش به تصوف تضعیف و مذمت نموده‌اند. به عنوان نمونه صاحب ریاض راجح به ابن ابی‌جمهور می‌گوید: لکن التصوف الغالی المفرط قد أبطل حقه. ریاض العلماء، ج ۶، ص ۱۴ رجالی خبیر معاصر مرحوم مامقانی نیز می‌گوید: لکنه یمیل الی الحکمة و التصوف و له تصانیف فیها مالا ارتضیه. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۵۱.

۱. قصص العلماء، ذیل احوالات شهید ثالث.

۲. شیخی گری، ص ۳۱ به نقل از هدایة الطالبین تالیف حاج محمد کریم خان کرمانی، ص ۱۰۷-۱۲۳.

نمی‌شنیدم، علوم فقه و حدیث در کسی نمی‌دیدم... چون مصیبت زندگان در گوشه محنت نشستیم و در بر روی اغیار بستیم.^۱

در اوائل به ریاضت اشتغال داشتیم پس شبی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در یک جا جمع بودند. من متوسل و متشبث به ذیل دامان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هر وقت مرا مشکلی روی می‌دهد بخوانم و یکی از شما را در خواب ببینم...^۲

دست یابی به معرفت شهودی، تلطیف باطن، عبور از ظواهر و در نهایت فناء فی الله، منوط به طی طریقت و سلوک باطنی است. سیر و سلوک همواره توأم با ریاضت‌های شاقه می‌باشد که شامل خودآزاری، تحقیر جسم و قطع لذایذ جسمانی و زندگی دنیوی می‌باشد که در قریب به اتفاق اقطاب صوفیه قابل مشاهده است. یک نمونه آن کلام عطار در تذکرة الاولیاء است که می‌گوید:

شاه شجاع کرمانی صوفی چهل سال نخفت و نمک در چشم می‌کرد تا چشم‌های او دو کاسه خون شده بود. بعد از چهل سال شبی بخفت؛ خدای را بخواب دید. گفت: بار خدایا من ترا به بیداری می‌جستم در خواب یافتم. فرمود که ای شاه ما را در خواب از آن بیداری‌ها یافتی اگر آن بیداری نبودی چنین خوابی ندیدی.^۳

و یا داستان شبلی که هفت من نمک در چشم کرد تا شب‌ها به خواب نرود^۴ و یا حلاج که خرقه خود را مدت بیست سال از تن خارج نکرد تا وقتی که مریدانش به زور آن را از تن حلاج درآوردند و دیدند جانورانی به وزن نیم دانگ از خرقه خارج شدند^۵ و یا ابوسعید ابوالخیر که برای انجام ختم قرآن، پای خود را می‌بست و از سقف آویزان می‌کرد و در حالت واژگون ۸۰ مرتبه قرآن را ختم نمود تا اندازه‌ای که خون از چشمانش جاری می‌شد و یا این که هفت سال در بیابان گشت و گل کن

۱. شیخی گری، ص ۱۵.

۲. قصص العلماء، ص ۳۷. تنکابنی درباره پاره ای از ریاضات شیخ چنین می‌نویسد: شیخ احمد مدتی مریض شده بود که قدرت بر نماز ایستادن نداشت، دیدم که ریسمانی به سقف آویخته بود و نوافل را با ریضه، ایستاده ادا می‌کرد و وقت قیام، آن ریسمان را می‌گرفت و می‌ایستاد و آن را نگه می‌داشت تا نوافل و فرائض به جای می‌آورد. قصص العلماء، ص ۴۱.

۳. تذکرة الأولیاء، القسم الاول، ص ۳۱۲.

۴. رساله قشیریه (ترجمه)، متن، ص ۷۰۰.

۵. تذکرة الأولیاء، القسم الثاني، ص ۱۲۸.

می‌خورد و با سباع می‌بود^۱ و موارد فراوان دیگر از این قبیل که واضح است در شریعت مقدس اسلام مهر بطلان بر آن زده شده است.

تأویل‌های بی‌ضابطه

تفسیر به رأی و تأویل‌های بی‌ضابطه متون دینی از بزرگترین مصیبت‌های اسلام بوده که منشأ بروز انواع اشتباهات در فهم آموزه‌های دینی و پیدایش انحرافات متعدد شده است. موضوعی که از همان ابتدا در عداد مهمترین نگرانی‌های رسول خاتم صلی الله علیه و آله بود و ایشان در مقاطع گوناگون خطر این پدیده شوم را گوشزد نموده و فرمودند:

أكثر (أو أشدّ) ما أخاف على أمتي من بعدی، رجل يتأول القرآن، يضعه على غیر موضعه^۲.

نماینده اصلی تأویل‌گرایی در اسلام را جریان‌های باطنی به رهبری اسماعیلیه و تصوف عهده دار بودند. طبق دیدگاه صوفیه، دوگانه ظاهر و باطن درباره تمام گزاره‌ها و مفاهیم قابل جریان است از جمله در متون دینی که یک ظاهر و باطنی دارند.

روزبهان بقلی در کتاب شرح شطحیات می‌گوید:

منهجی دیگر علم احوال و مقامات و مکاشفات و مشاهدات، و آن در خصوص علم شریعت مذکورست، میان کتاب و سنت است؛ بیانست نزد آن کس که فهم حقایق دارد، و او را در کشف حقیقت نفاذ بصیرت و عقل و جانست. این علوم در کتاب و سنت پیداست، لیکن اشارتست، جز صدیقان ندانند، که باطن قرآنست.^۳

ظاهر هرچیز با حواس خمسّه درک شده و قابل تعلیم و تعلم است لکن اصل و حقیقت همان باطن است که با عبور از ظواهر و به کمک قوه خیال و شهود می‌توان بدان دست یافت. علوم باطنی فقط به صورت سینه به سینه و شفاهای از قلب استاد به باطن مرید منتقل می‌شود. شیخ احمد در ابتدای کتاب شرح زیارت جامعه کبیره می‌گوید:

۱. تذکرة الأولیاء، القسم الثانی، ص ۳۲۳.

۲. الحیة، ترجمه احمد آرام، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳. شرح شطحیات، ص ۵۵.

علم باطن باطن و علم باطن تأویل در کتاب‌ها یافت نمی‌شود ولی در سینه‌ها پیدا می‌شود و من در شرح الزیاده را از این دو علم پر کردم ولی به کنایه بیان کردم تا هر کسی مقصودم را دریافت نکند.

در بینش باطن‌گرایان، زبان دین مجازی و نمادین (سمبلیک) است و خداوند حقایق را با زبان رمزی و کنایه‌ای بیان کرده است که برای فهم آن‌ها باید به شهود رسید و دست به تأویل زد از این رو الفاظ از تمام قواعد و ضوابط آزاد می‌گردند و مانند موم به هر شکلی که مفسر بخواهد در می‌آید و ذوق مفسر جانشین مفاهیم اصلی و واقعی و مراد گوینده می‌شود. به این ترتیب پیش‌داوری‌ها بر آیات و روایات تحمیل می‌گردد و عقائد باطل و بدعت‌آمیزی از آن‌ها استخراج می‌شود.

تأویل‌گرایی و عبور از ظواهر متون یکی از مهمترین اصول تفسیری شیخ احمد احسائی و محوری‌ترین مبنای شیخیه در فرایند فهم و تفسیر متون است. وی مانند دیگر جریان‌های باطنی در اسلام، با حربه تأویل‌های بی‌ضابطه، در بعضی از اصول مذهب تشکیک کرده و بعضی دیگر از نظریات و استنباط‌های شخصی خود را جزء دین انگاشته است. کلمات احسائی در این باره غیر قابل احصاء است. برای نمونه وی می‌گوید:

هر شیئی علاوه بر شکل ظاهری دارای باطنی نیز هست و تأویل پل صراط که معنی ظاهری آن پل جسمانی است معنی باطنی آن ولایت می‌باشد، اینگونه برداشت و تفسیر را تأویل می‌گویند.^۱

در جای دیگر چنین می‌گوید:

علم باطن باطن را احد الناسی از اخیار ۳۱۳ گانه یاران امام عصر عجل الله فرجه تحمل نمی‌کنند و اظهار آن علم هم بر آن‌ها جائز نیست و صاحبان علم تحمل این علم را ندارند ولی خداوند این علم را به من افاضه کرده است.^۲

رکن رابع و اقطاب

اندیشه قریه ظاهره یا رکن رابع در مکتب شیخیه عبارت اُخری موضوع قطب و ولایت نوعیه در تصوف است و اشتراک ماهوی با یکدیگر دارند. رکن رابع و قطب، تنها واسطه دریافت فیوضات و معارف و علوم می‌باشد و بسیاری از شئون امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام را به صورت مستقل مانند دستگیری و هدایت و برخی دیگر را

۱. تاریخ جامع بهائیت، افراسیابی، ص ۳۲.

۲. رساله ی قطیفیه.

ارکان است، و سادس: معرفت نقباء، و سابع: معرفت نجباء؛ و مراد از این سه طایفه جلیله که حضرت، معرفت ایشان را داخل در ارکان معرفت فرموده، شیعیان خالص الولا و اولیاء و عرفاء این امت مرحومه‌اند که در باطن و سر، اکتساب نور ولایت از امام عصر خود می‌نمایند و عارف به طریقه سلوک الی الله در منهج قلب و اسرار ولایت شده‌اند... پس معرفت شیعیان و محبت و اقتدا به ایشان، در عصر غیبت امام ع از برای راه یافتن باطنی به سوی آن حضرت و تکمیل در معرفت و ولایت، واجب و لازم است؛ زیرا که طوایف جلیله ثلاثه، ابواب ولایت و بواب امام عصر خودند؛ و چاره و بدی از برای طالبین و محبین در طریقه معرفت و صفای باطن و سیر مراتب قلب انسان به طریق کشف و شهود، از توسل و محبت و دخول در حزب این بزرگواران نیست... فعلی هذا، معرفه الله کامله - بعد از اثبات توحید و معرفت اهل عصمت ص - بدون معرفت و اقتدا به اولیای ایشان، حاصل نیاید.^۱

طبق نظر مشهور علمای شیعه، اصول دین در پنج عنوان توحید، نبوت، امامت، معاد و عدل خلاصه می‌شود. اما شیخیه معاد و عدل را حذف کرده و رکن رابع را بدان افزودند. بدین ترتیب منکر اندیشه رکن رابع را اهل نجات و رستگاری و سعادت نمی‌دانند از این‌رو نگاه شیخیه به شیعه، همانند نگاه شیعه به اهل سنت می‌باشد.

شیخ احمد احسائی ابتدا امام زمان ع را از این عالم، خارج و حضور آن حضرت را در عالم هورقلیا مطرح می‌کند. سپس برای لزوم وجود رکن رابع در این عالم به عنوان مصداق حجت الهی، زمینه‌سازی کرده و سخن از حلول روح امام در کالبد انسان کامل سخن می‌گوید:

امام غائب هم دارای دو جنبه است جنبه حقیقت و جنبه صورت و حجاب، جنبه حقیقت او که روح او است همیشه ثابت است و در جسم هورقلیایی زندگی می‌کند اما صورت و حجاب او که همان جسم عنصری باشد همواره در حال تغییر است از این رو هر کس که به مقام شیعی کامل برسد می‌تواند قابلیت آن را داشته باشد که جسمش محل حلول حقیقت و روح امام غائب باشد و یا به کلامی دیگر می‌تواند شیعی کامل جنبه حجاب و صورت امام غائب به خود بگیرد.^۲

۱. مناہج أنوار المعرفة فی شرح مصباح الشریعة، ج ۲، ص ۶۴۶.

۲. تاریخ جامع بهائیت، افراسیابی، ص ۳۸- شرح زیارت جامعه، ص ۲۶۳.

در رساله دمشقیه می‌گوید:

شیعه کامل می‌تواند این قابلیت را داشته باشد که جسمش محل حلول حقیقت و روح امام غائب باشد پس شیعیان کامل در هر عصر و زمانی مظهر شهور او هستند.^۱

اصطلاحات بدیعی مانند «شیعه کامل» در کلام شیخ احمد، معادل همان «انسان کامل» ابن عربی و صوفیه می‌باشد. البته آموزه رکن رابع گرچه به صراحت در کلام شیخ احمد احسائی بیان نشده و تفصیل آن مربوط به شاگردانش مانند رشتی و کرمانی است اما ریشه و بستر آن به تعالیم و مبانی اعتقادی شیخ احمد مانند بحث قریه ظاهره و مقامات آن‌ها و همچنین بحث استحاله معرفت خداوند و جایگزین کردن معرفت حجج الهی و... باز می‌گردد زیرا با این مباحث، به نوعی باب نیابت خاصه گشوده گردید.

شیخ احمد در کتاب شرح زیارت جامعه کبیره در ذیل فقره و شاهدکم و غائبکم، امام را به دو قسم صامت و ناطق تقسیم کرده و می‌گوید:

او مومن بشاهدکم ای الائمة الاحد عشر و غائبکم ای الحجة او شاهدکم ای الناطق منکم یعنی قطب الوقت و محل نظر الله من العالم المسمى بالغوث علی اصطلاح اهل التصوف... و غائبکم الی الامام الصامت و لا بد لکل زمان من ناطق و صامت و الصامت موقوف علی الاذن من الناطق، فنیوبته بغیوبه الاذن فهو ناطق بالناطق و حاضر شاهد بهای باذن الناطق و یتوقف الاذن علی وجود الناطق.^۲

پس در هر زمانی باید یک قطب ناطق و صامت وجود داشته باشند که قطب صامت همان رکن رابع یا قریه ظاهره یا صاحب ولایت قمریه در تصوف است که از فیض وجود قطب ناطق مستنفیض و مستنیر شده و عالیشان به واسطه او هدایت می‌گردند. تقسیم حجج الهی به صامت و ناطق از ابداعات فرقه ذهبیه شمرده شده که به تعالیم شیخ احمد نیز سرایت کرده است.^۳ مجد الاشراف از قطب ناطق و صامت به صاحب ولایت قمریه و شمسیه تعبیر کرده و می‌گوید:

۱. جوامع الکلام، رساله دمشقیه قسمت ۲، ص ۱۰۰.

۲. شرح زیارت جامعه کبیره، ج ۳، ص ۱۵۰-همچنین ص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۳. مدرسی چهاردهی در سیری در تصوف، ص ۲۹۰ می‌گوید: اصطلاح قطب ناطق و صامت ریشه در تعالیم اسماعیلیه دارد.

سلسله ولایت الهیه در هر عصر دو شعبه دارد یکی به طور کلیه که آن را ولایت کلیه مطلقه الهیه نامیده‌اند ثانی به طور جزئیت که آن را ولایت جزئیه نامیده‌اند به عبارت آخر اول را ولایت شمسیه الهیه و ثانی را ولایت قمریه می‌نامند. ولایت جزئیه اقتباسی است از مشکوة صاحب ولایت کلیه شمسیه، در هر عصر مثل قمر از شمس فی کل الزمان^۱.

ویژگی دیگر انسان کامل، باییت و نیابت خاصه است. احسائی در رساله رشتیه به صراحت موضوع ارتباط مستقیم و باییت رکن رابع را مطرح کرده و می‌نویسد:

از آنجایی که مومنین همیشه به هدایت امام محتاج می‌باشند و اقتضای رحمت خدا رفع حوائج مردم است در دوران غیبت امام، کسی از برجستگان شیعه لازم است که بی‌واسطه با امام غایب اتصال و رابطه داشته و واسطه فیض بین امام و امت و حجت خدا میان مردم باشد زیرا اگر چنین شخصی نباشد، لزوم رفع تکلیف پیش می‌آید و این واسطه، شیعه کامل یا ناطق واحد نام دارد.^۲

مشایخ شیخیه می‌گویند:

خدا خلق را برای شناخت و عبادت خودش آفریده و کسی که وظیفه این تعلیم، این شناخت و عبادت را به عهده دارد حجت‌های او شیعیان کامل می‌باشند که راه و چاره را به مردم نشان می‌دهند و مهمتر آنکه مردم باید در غیبت امام، حجت خدا را بشناسند و به وی روی آورند.^۳ بعد از غیبت امام دوازدهم، خداوند عالم را مهمل نگذارد که عالم از وجود حجت خالی باشد، پس اگر حجت معصوم در بین مردم باشد نور علی نور حق به هدایت او مهتدی می‌شوند ولی اگر غائب شد مردم قادر نیستند از او بهره‌مند شوند... استفسا ایشان از وجود امام، فرح دیدن و شنیدن سخنان او و شناختن اوست است.^۴

ابوالقاسم ابراهیمی در کتاب فهرست، رکن رابع را مصداق حدیث «لولا الحجة لساخت الارض بأهلها» می‌داند و می‌گوید:

۱. تحفة الوجود ص ۹.

۲. جوامع الکلام، رساله رشتیه، ص ۱۰۱.

۳. تاریخ جامع بهائیت، افراسیابی، ص ۳۷.

۴. همان، ص ۳۶.

محال است زمین از وجود آن‌ها خالی شود.^۱ امام بدون باب نمی‌شود و خانه بدون باب معنی ندارد... محال است که امام مظهر و نماینده نداشته باشد.^۲ برای حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه نیز یک همچو نوکر مقربی که تمام امر و اراده و قدرت خود را در جمیع آنچه که خداوند به او محول فرموده، به وسیله آن نوکر اجرا می‌فرماید^۳ ناطق حقیقی شیعیانی است که دون درجه اویند، زیرا بلاواسطه از امام می‌گیرد و به دیگران می‌رساند.^۴

صالح‌علی‌شاه قطب سوم فرقه گنابادی خالی شدن زمین از قطب را محال دانسته و همان استدلال شیخ احمد مبنی بر لزوم هدایت مردم را برای فلسفه وجود قطب ذکر می‌کند:

چون وجود حجت نزد شیعه در همه‌ی ازمنه لازم است و امتیاز شیعه و سنی و امتیاز شیعه از غیر شیعه این است که شیعه به طور کلی - از اهل طریقت و غیر آن‌ها - معتقدند که هیچ زمانی زمین از حجت خالی نیست و اهل طریقت واقعی در زمان غیبت هم درباره نماینده واقعی امام غائب، همین عقیده را دارند، این است که شیعه می‌گوید: در هر زمانی نماینده خدا لازم به این معنی [است] که همان طور که در قرآن به وضوح می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» من در روی زمین خلیفه قرار دهنده‌ام جانشین و نماینده‌ای برای خودم [معین کرده‌ام] بر همیشه نماینده است و عقیده مسلم شیعه از همه فرق این است که هیچ زمانی بدون خلیفه الهی نمی‌شود.^۵

این کلمات ابوالقاسم ابراهیمی را - که خود مصداق انسان کامل یا قریه ظاهره در شیخیه محسوب می‌شود - را با کلام ابوالقاسم راز از اقطاب بلند پایه ذهبیه مقایسه کنید که می‌گوید:

چون شخص حجة الله صاحب فقر محمد است جلت عنایتها اکنون به امر الله تعالی در حجاب بشریت غیبت است، لهذا شخص ولی جزء که مرآت شمس وجه مبارک اوست، همیشه در بین مخلوق حاضر است و

۱. فهرست، ص ۱۱۷.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۲۸.

۴. همان، ص ۱۲۵.

۵. یادنامه صالح ص ۲۳۰-۲۳۱.

از جانب سنی آن جوانب در تربیت عالم و آدم بل جمیع اشیاء امکانیه، از این جهت گفته‌اند مربی عالم قمر است و کسب نور از شمس دارد.^۱

نظریه قطب در تصوف مستمسکی برای مطرح کردن اصلی در شیخیه به نام «قریه ظاهره» و «رکن رابع» گردید. این اصل پس از گذشت اندک زمان و تطوری، به رکن اصلی دعاوی علی محمد باب در پایه‌گذاری باییت تبدیل شد و در نهایت به نسخ اسلام و ایجاد آیین جدید «بهائیت» ختم گردید.

علم لدنی

صوفیان علوم را به دو دسته تقسیم می‌کنند:

علوم رسمی و ظاهری که با حواس خمسه و عقل بشری تولید و درک می‌شود قابل تبیین و تفهیم به دیگران بوده و اکتسابی می‌باشد. این علوم نه تنها بی‌ارزش بلکه حجاب طریقت و مانع سلوک است. از این‌رو مشایخ صوفیه در اولین وهله ورود به جرگه صوفیان، به سوزاندن و محو کتب علمی خود اقدام می‌کردند.^۲

علوم باطنی و شهودی که از دسترس حواس و عقل خارج است و قابل تعلیم و تفهیم نیست بلکه وهبی و الهامی و حاصل ریاضت و ترکیه نفس و بصیرت باطنی است.

هدف اینگونه معارف نیز فهم حقیقت نیست؛ بلکه یگانه شدن و فانی گشتن در آن است. صوفیه خود را اصحاب شهود و علوم خویش را از قسم دوم یعنی علوم حقیقی دانسته و دیگران را صاحب علوم دسته اول یعنی علوم رسمی و ظاهری می‌خوانند. منبع و سرچشمه این علوم نیز عوالم غیب و ماوراء است.^۳

۱. قوائم الانوار ص ۳۹.

۲. ابوسعید ابوالخیر می‌گوید: به مدفن «احمد علی» یکی از مشایخ خراسان رفتم. در آنجا در مسجدی فرود آمدم که پیرمرد قصابی نزد من آمد و پرسید: «شرط بندگی چیست و شرط مزدوری چیست؟» ما از علم ظاهر جواب سؤال وی بگفتیم. گفت: «دیگر هیچ چیز هست؟» خاموش می‌نگریستیم. آن پیر به هیبت در ما نگریست و گفت: «با مطلقه صحبت مکن» یعنی که علم ظاهر را طلاق داده‌ای بدان بازمگرد. حالات و سخنان ابوسعید ابو الخیر، ص ۱۳. شیخ شطح بایزید بسطامی همواره چنین می‌گفت: هیچ چیز بر من دشوارتر از متابعت علم نبود. تذکره الأولیاء، القسم الاول، ص ۱۷۰.

۳. بایزید بسطامی: لیس العالم الذي يحفظ من كتاب. فإذا نسی ما حفظه صار جاهلا إنما العالم الذي يأخذ علمه من ربه أي وقت شاء، بلا حفظ و لا درس. و هذا هو العلم الرباني. إحياء علوم الدين، ج ۸، ص ۴۳.

شیخ احمد علوم خویش را شهودی و باطنی دانسته و علوم علمای دیگر را - که از طریق اجتهاد و استنباط ضابطه‌مند از کتاب و سنت حاصل می‌شد بی‌ارزش می‌خواند:

برای سخن من در هیچ کتابی نظیری نیست و هر سخن دیگری در برابر این سخن ساقط است. من در این باب از دهر تجاوز کردم و در قطعه‌ای از سرمد در دریای علم شنا کردم.^۱

و اخذت تحقیقات ما علمت من ائمة الهدی من الخطا و الغفلة و الزلل و من اخذ عنهم لا یخطی من حیث هو تابع و هو تأویل قوله تعالی سیروا فیها لیالی و ایاما آمین.^۲

سید کاظم رشتی تصریح می‌کند که شیخ احمد از علوم باطنی بهره‌مند گشته و وظیفه تعلیم باطنی (سلوک صوفیانه) خلائق را بر عهده دارد:

شیخ احمد مظهر اسم احمد یعنی اسم رسول خدا در عوالم باطن و محل ظهور علوم باطن آن حضرت و آغاز دوره‌ی باطن تربیت اُمت نبوی و رئیس و مروج این دوره‌ی اخیر است.^۳

شیخ احمد جواب هر مسئله‌ای را که می‌خواست در خواب از ائمه‌ی اطهار دریافت می‌کرد و به قلب او القاء می‌شد و او قریه‌ی ظاهره‌ی علوم اهل بیت و باب ائمه‌ی اطهار و حجت خدا بر خلق بود.^۴ تنکابنی می‌گوید:

شیخ احمد در بسیاری از مواضع از تالیفات خود خصوصاً شرح زیارت جامعه می‌گوید: سمعت عن الصادق و در بعضی از مواضع می‌گوید: سمعت عنه مشافهة... مرادش چیزی است که در رساله علی حده نوشته... و گفته که من در اوائل به ریاضت اشتغال داشتم پس شبی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در یک جا جمع بودند من متوسل و متشبث به ذیل دامان حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هر وقت مرا مشکلی روی می‌دهد

۱. جوامع الکلم. اصطلاح دهر و سرمد از اصطلاحات میر داماد است. زمان جاری در ملکوت را دهر می‌نامند و سرمد را مربوط به خدا و أسماء و صفات خدا می‌دانند.

۲. شرح الفوائد، ص ۴.

۳. شرح القصیده، ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

۴. رساله شرح آیه‌الکرسی، صفحه ۷۸.

بخوانم و یکی از شما را در خواب ببینم و آن مشکل را سوال کنم تا
 انحلال حاصل آید آن جناب این اشعار را فرمودند که بخوان... پس جهد
 و سعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم و هر زمانی که یکی از
 امامان را قصد می‌کردم و در عالم رویا به دیدار او مشرف می‌گشتم و
 حل عیوضات مسائل از ایشان می‌نمودم.^۱

این سخنان شیخ احمد و شاگردانش در باب اخذ علم از معصومین را با این کلام
 ابن عربی مقایسه کنید که می‌گوید:

ثم إن من شأن عالم الرسوم، في الذب عن نفسه، أنه يجهل من يقول:
 « فهمني ربي»، و يرى أنه افضل منه، و أنه صاحب العلم إذ يقول من
 هو من أهل الله: « إن الله القى في سري مراده بهذا الحكم في هذه
 الآية»، أو يقول: « رأيت رسول الله - ص! - في واقعتي، فأعلمني بصحة
 هذا الخبر المروي عنه و بحكمه عنده».^۲

اغلب علوم باطنی شیخ احمد ماخوذ از کلمات صوفیه است. مباحثی که قابلیت
 اثبات عقل و نقلی را ندارد و از صرف ادعا خارج نمی‌شود؛ بلکه بیشتر به افسانه‌های
 جاهلیت شبیه است. مانند خصوصیتی که برای ابلیس و فرزندان او نقل کرده است.^۳
 ادعای علم لدنی و غیر اکتسابی در میان صوفیان از امهات اصول آن‌هاست. مودن
 خراسانی از اقطاب فرقه ذهبیه می‌گوید:

پنجم تعلم علم لدنی است بی‌واسطه... و این علم کسی را حاصل آید
 که از وجود خویش بزیاید و به این زادن، از لذت خود به از این‌روت حق
 رسد و حضرت خضر چون به این پنج صفت موصوف شد خلعت شیخی
 درو پوشانیدند.^۴

امی بودن

کسانی که معتقدند علوم آن‌ها غیر اکتسابی و لدنی بوده و مستقیماً از خدا و
 معصومین علیهم‌السلام با وحی و الهام اخذ شده است، نباید در دوران زندگی خویش به
 تحصیل علوم ظاهری پرداخته باشند زیرا این تحصیل حاصل و امری لغو است، از
 این‌رو مشایخ ذهبیه و دیگر فرق صوفیه، معتقدند اقطاب آن‌ها امی و تحصیل

۱. قصص العلماء، ص ۳۷.

۲. الفتوحات المکیة (عثمان یحیی)، ج ۴، ص ۲۷۲.

۳. طواسین (دیوان الحلاج)، ص ۱۰۴.

۴. تحفه عباسی، ص ۳۸۷.

نکرده‌اند. اما شیخیان نیز معتقدند شیخ احمد احسائی استاد خاصی نداشت و استفاده‌های او از مجالس درس عالمان، تحصیل به معنای متعارف نبود. به ویژه آن که او در جایی از آثارش، به کسی به عنوان استاد، استناد نکرده است.^۱ سرکرده مذهب شیخیه رکنیه کرمان در کتاب فهرست کتب مشایخ عظام چنین می‌نویسد:

شیخ نزد هیچ استادی درس نخوانده است... چنان که ملاحظه فرمودید در این قمام مطلقاً ذکری نفرموده جز همان که در اول رساله فرموده‌اند که در ایام طفولیت در نزد شیخ محمد بن شیخ محسن در قریه قرین، اجرومیه و عوامل را در نحو خوانده است.^۲

نه تنها علوم شیخ احمد به صورت غیر لدنی از معصومین اخذ شده است بلکه اجازه اجتهادش را نیز از دستان دوازده امام دریافت نموده است. شیخ احمد می‌گوید:

وقتی میان من و شیخ محمد بن شیخ عصفور بحث واقع شد و اصرار در انکار من می‌نمود؛ چون شب شد، خدمت امام‌هادی علیه السلام رسیدم و شکایت از حال مردم نمودم. فرمود: «ترک کن ایشان را و به حال خویش مشغول باش». اوراقی چند مرا عطا کرد و فرمود: «این اجازه‌های دوازده‌گانه ی ماست... که هر یک از دوازده امام به تو عطا کرده‌اند». گرفتم و گشودم و نظر کردم.^۳

البته ادعای اتصال با اهل بیت علیهم السلام و اخذ معارف الهی از ایشان مختص به شیخ احمد نیست بلکه دیگر مشایخ شیخیه نیز چنین ادعایی برای خویش داشتند.^۴

مخاطب ایاک نعبد

ایاک نعبد و ایاک نستعین، به این معنا که تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌طلبیم روشن‌ترین و صریح‌ترین آیه قرآن مجید در تبیین توحید عبادی است. اما این آیه نیز از تأویل شیخ احمد و صوفیان در امان نماند. آن‌ها مخاطب آیه را امامان معصوم علیهم السلام و در درجه دوم اقطاب و رکن رابع می‌دانند. مرحوم تنکابنی درباره اعتقاد شیخ احمد پیرامون آیه مذکور چنین می‌نویسد:

۱. دائره المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۶ ص ۶۶۲.

۲. فهرست کتب مشایخ، ص ۱۴۵.

۳. عبدالله احسائی، شرح حال شیخ احمد بن زین الدین احسائی، ترجمه‌ی محمد طاهر کرمانی، ص ۱۴-۱۵.

۴. ابوالقاسم ابراهیمی، فهرست، ج ۱، ص ۶۵ به بعد؛ جهت مطالعه‌ی بیشتر بنگرید به مقاله‌ی: بررسی انتقادی خواب‌های کریمخان کرمانی.

«بدان که شیخ احمد «رساله» ای نوشته است در باب این که مصلی، باید در «ایاک نعبد» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را قصد کند، زیرا که خداوند مجهول الکنه است و آن چه در ذهن درآید، مخلوق ذهن است؛ چنان که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کلما میزتموه باوهامکم بادق معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم». پس باید «وجه الله» را اراده نمود که امیرالمؤمنین علیه السلام است.^۱

شیخ احمد از آنجایی که به تبع دیگر صوفیان، معرفت به مقام ذات خدا را محال می شمارد، مخاطب این آیه را ذات ظاهر یعنی نبی در زمان خودش، امام در زمان خودش و رکن رابع در این زمان می داند.^۲

صوفیه نیز دقیقاً همین کلام را با دلیلی مشابه بیان کرده اند. و می گویند:

کاف ایاک چون اشاره به اوست متوجه الیه ماست علی^۳

کاف در ایاک ضمیر مخاطب است، متوجه الیه یعنی آنچه ضمیر به آن بر می گردد. معنای بیت این است هنگامی که در نماز می گوئیم ایاک نعبد، متوجه به امیرالمؤمنین علیه السلام می شویم و می گوئیم: ای علی تنها تو را می پرستیم و تنها از تو کمک می خواهیم.

جایگاه خواب در کسب معرفت

از نظر صوفیان، خواب یکی از مهمترین منابع معرفتی است که از اقسام شهود محسوب شده و در رتبه وحی می نشیند.^۴ چنان که برخی از اقطاب صوفیه مانند سید محمد نوربخش، اساساً بر پایه خوابهای خویش ادعای مهدویت نمود.^۵ از منظر صوفیان، شاگردی در مکتب رسول خدا صلی الله علیه و آله با کثرت نقل احادیث و تبعیت از آیات قرآن حاصل نمی شود بلکه هر کس مکاشفات و خوابهای بیشتری از آن حضرت را ببیند از یاران و شاگردانش محسوب می شود.^۶

۱. قصص العلماء، ص ۵۵.

۳. شیخ احمد در شرح الزیارة صفحه ۲۸۹ می گوید: و لله الأسماء الحسنی ای ملکه و خلقه فادعوه بها فتقول یا کریم یا رحیم و یا غفورالی سائر أسماء و هی هم. در صفحه ۳۸۴ می گوید: و أسمائه الفطیة مسمیاتها ذواتهم اذ لیس له تعالی أسماء الا أسماء افعاله و هم معانی افعاله. سید کاظم در شرح آیه الکرسی ص ۱۱: ذات غیب و ذات باطن لا اسم لها و لا رسم لا تسمی لا توصف و لا تکلیف علی معرفتها.

۳. پشت پرده خانقاه ذهبیه، کیانی، ص ۵۳.

۴. رساله قشیریه، ص ۶۹۷.

۵. مهدیان دروغین، جعفریان، ص ۳۶۱.

۶. غزالی، کیمیای سعادت، چاپ احمد آرام، ۲۹.

شیخ احمد احسائی نیز خواب را از مهمترین طرق کسب معرفت می‌دانست. او در موارد متعددی به شرح منامات و رویاهای خویش می‌پرداخت و ادعای دریافت حقایق و وصول به معارف از طرق خواب را مطرح می‌کرده است.^۱ سید کاظم رشتی می‌گوید:

فهو وحید عصر، و یگانه‌ی ده‌ری که اخذ کرده است علوم را از معدنش
و این علوم در خواب‌های صادق و نوم‌های صالح از ائمه علیهم‌السلام به ان
جانب می‌رسید.^۲

شیخ احمد که طبق ادعای خودش، علوم و معارف را در خواب و بیداری از معصومین علیهم‌السلام اخذ می‌کرد در شرح یکی از خواب‌های خود می‌گوید:

عرض کردم: مرا چیزی بیاموز که چون قرائت کنم، شما را زیارت
نمایم». فرمود: «این ابیات را مداومت نما، هرگاه بخواهی بینی»: کن
عن امورک معرضاً... و کل الامور الی القضا... فلربما اتسع المضیق... و
ربما ضاق الفضا. مشابه این سخنان به کرات در میراث متصوفه بازگو
شده است چنان‌که ابو علی کاتب مصری از مشایخ بزرگ صوفیه
می‌گوید: هر چیزی که بر من مشکل شدی، مصطفی را، صلی الله علیه
و سلم به خواب دیدمی و ازو پرسیدی.^۳

غلو و زیاده‌گویی

مکتب تصوف از همان ابتدا پیوند وثیقی با اندیشه‌های غلات بر قرار کرده بود. اما در میان فرق متعدد صوفیان، اندیشه‌های غالیانه در میان ذهبی مسلکان بیش از دیگر فرق قابل مشاهده است. ابوالقاسم راز شیرازی امیرالمومنین علیه‌السلام را رازق و خالق عالم دانسته و شان نزول سوره توحید را در توصیف مقام ایشان می‌داند:

موجد اشیاء تمام رازق احیاء مدام
محبی جان در قیام کیست به غیر از علی
مبدأ حشر و نشور مایه جنات و حور
باعث من فی القبور کیست به غیر از علی

۱. عبدالله احسائی، شرح حال شیخ احمد بن زین الدین احسائی، ترجمه‌ی محمد طاهر کرمانی، ص ۱۳.

۲. دلیل المتحرین، صفحه ۱۴.

۳. غزالی، کیمیای سعادت، چاپ احمد آرام، ص ۹۱.

مبدأ و میعاد خلق باعث ایجاد خلق

منشاء ارشاد خلق کیست به غیر از علی

قل هو در شأن اوهاهو میدان او

راز ثنا خوان او کیست به غیر از علی

همو در قسمت دیگر از دیوان خود، صفات مختص به باری تعالی را به

امیرالمومنین علیه السلام نسبت می‌دهد و این‌گونه به غلو بلکه کفری بین دامن می‌زند:

جاعل الیل و النهار بود خالق الارض و السماست علی

باری الخلق و باسط الرزق است فالق الحب و النواست علی

غافرالذنب و قابل التوب است دافع الکرب و البلاست علی

عالم الشر و الخفیات است گاه ظاهر، گهی خفاست علی

می‌دهد جان و می‌ستاند جان جان ستان جان علی عمرانی است^۱

اعجوبه، از مشایخ فرقه ذهبیه راجع به امیرالمومنین علیه السلام چنین می‌گوید:

او خدا دارد، او خدا بین است لیکن اما خدای ماست علی

وحده لا شریک له اینست بشناسش که ماجراست علی

هو هو لا اله الا هو غیر این را کجا رضات علی

رو ملامت مکن نصیری را که چرا گفته‌ای خداست علی^۲

یکی از اندیشه‌های غالبانه در کلمات شیخ احمد احسائی، به بحث علل

اربعه آفرینش باز می‌گردد که ائمه اطهار علیهم السلام را علت فاعلی، مادی، صوری

و غائی جهان آفرینش می‌داند. وی ذیل این فقره زیارت جامعه «عبارت

السلام علی دعاة الی الله» می‌گوید:

التانی معرفة المدعو الیه و هو الله سبحانه و هذا اول ما یراد من المدعو

لان هذه المعرفة یتوقف کلی شیء علیها ثم لما كانوا فی المقام الذی

وضعهم الله سبحانه فیهم انهم العلة الفاعلیة^۳ و المادیة^۴ و الصوریة^۵ و

۱. کوثر نامه (دیوان راز)، ص ۵۷۰

۲. کوثر نامه، مقدمه دیوان اعجوبه، ص ۵۶۶، کتابخانه احمدی، شیراز.

۳. وهم علل الأرض للمخلوقات، فالعلة الفاعلیة بهم.

۴. و العلة المادیة منهم ای من شعائهم و ظلهم.

۵. و العلة الصوریة بهم علی حسب قوایل الاشیاء من خیر و شر.

الفائبة^۱ لجميع الخلائق كما اشرنا اليه كانوا لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون.^۲

یکی دیگر از اندیشه‌های غالبانه شیخ احمد آن است که او اهل بیت علیهم السلام را اسماء الله و صفات لفظیه خداوند می‌داند (درحالی که اهل بیت اسماء و صفات کونیه هستند نه لفظیه و مسمای اسماء، خداوند متعال است) شیخ می‌گوید:

ان المعبود عزوجل لا يقع عليه اسم و لا صفة و لا تعينه الاشارة و انما يقع الاسم و الصفة و الاشارة على المصنوع.^۳ فاما الاسماء الخالق عزوجل فاعظمها ذواتهم و اسمائهم.^۴

همو در صفحه ۲۸۹ از کتاب مذکور چنین می‌گوید:

و لله الأسماء الحسنى اى ملكه و خلقه فادعوه بها فتقول يا كريم يا رحيم و يا غفورالى سائر أسماء و هى هم.

به عقیده شیخ احمد، تمامی اسماء خدا مانند کریم، رحیم، ممیت و محی، رازق و خالق و... محمد و آل محمد علیهم السلام هستند از این رو منادی در ندا و دعای جوشن کبیر به این اسماء را غیر خدا معرفی می‌کند.^۵

در نتیجه مخاطب و مقصود انسان در عبادات و اذکار و ادعیه و طاعت و عبودیت، فقط و فقط ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشند و نه خداوند متعال، چنان که شیخ به این مهم تصریح کرده و در صفحه ۱۲۳ می‌گوید:

إن التسييح و التقديس و التكبير و التحليل و الخضوع و الخشوع و الركوع و السجود و جميع الطاعات و اقسام العبادات و كذلك العبودية و كل ذلك اسماء تلك الذوات القدوسية و الحقائق الهية.

یکی دیگر از سرفصل‌های غلو در مکتب تصوف، غلو در حق مقامات بزرگان و علوم آن‌هاست. سلطان ولد فرزند مولوی هنگامی که با سیل انتقادات علمای شرع در همسان دانستن مثنوی مولوی با قرآن کریم مواجه شد، دیوان پدرش را تفسیر قرآن

۱. و العة غايية هم لان الأشياء خلقت لاجلهم.

۲. شرح زیارت جامعه، ج ۱، ص ۳۲۳.

۳. همان، ص ۴۰۳.

۴. همان، ج ۴، ص ۷۸.

۵. قصص العلماء، ص ۴۸.

دانست اما پدرش به شدت او را مذمت کرده و گفت مثنوی، در همان مرتبه قرآن کریم است.^۱

شیخی مسلکان نیز در کتب خود، شیخ احمد را برترین انسان عالم دانسته و علوم وی را در زمره برترین علوم معرفی می‌کنند. سید کاظم رشتی می‌گوید:
در علم کلام و حکمت عملیه و نظریه و اقسام آن اصولاً و
فروعاً نه از گذشتگان کسی بر او سبقت یافته و نه از آیندگان احدی بر
آن مقام تواند رسید.^۲

تکفیر ابن عربی و انکار وحدت وجود

از اولین اشخاصی که ابن عربی را به سبب رأی او در باب وحدت وجود^۳ مورد تکفیر قرار دادند، نه فقهای متصلب بلکه یک قطب بلند پایه فرقه ذهبیه به نام علاءالدوله سمنانی بود و همو بود که به عنوان اولین صوفی، عقیده وحدت وجود و موجود را بالاترین مرتبه کفر خوانده و قائلان به آن را تکفیر کرد.^۴ با این که ابن عربی در میان اغلب صوفیه جایگاهی بس عظیم و والا دارد اما صوفیان فرقه ذهبیه (و برخی از مشایخ نقشبندیه مانند احمد سرهندی) بر خلاف هم کیشان خود، نظریات او را مصداق کفر دانسته‌اند. شیخ احمد احسائی نیز با ممیت الدین لقب دادن ابن عربی و «مسی» خواندن ملا محسن فیض کاشانی و حتوفات^۵ خواندن فتوحات شیخ اکبر، به تکفیر و مذمت وحدت وجودیان دامن زده و در توحید همان مسیر ذهبی مسلکان را طی کرده است که باید در جای خود به تفصیل بررسی شود.^۶
راز شیرازی از اقطاب بلند پایه ذهبی می‌نویسد:

و جناب عمدة العرفا الالهین شیخ علاء الدوله سمنانی قدس سره العزیز
که از اجله اهل معرفت است با جناب شیخ صدر الدین قونوی تلمیذ شیخ

۱. مناقب العارفین، ج ۱، ص ۲۲۳.

۲. رساله دلیل المتحیرین، ص ۱۹.

۳. احسان الله استخری از ذهبی مسلکان، در کتاب خود می‌نویسد: وجود مانند اختلاف بین متشرعین و صوفیه سابقه زیادی دارد و یک سر آن در دست حکما و استدلالیان می‌باشد که صوفیه پای و پایه آنان را چوبین، و فای فلاسفه را سنگ استنجای شیطان می‌دانند. ذهبیه تصوف علمی، آثار ادبی، احسان الله استخری، ص ۷۹.

۴. مجالس المؤمنین، قاضی نور الله شوشتری، مجلس ششم، در احوال محیی الدین عربی، ص ۲۸۳.

۵. لغزش‌ها.

۶. جوامع الکلم، رساله ۹، ص ۱۸۳.

عربی مکاتیب چند داشت در تخطئه کردن این عبارت به همان طریق که شیخ احمد (احسائی) گفته‌اند بلکه اول این تخطئه از شیخ علاء الدوله است.^۱

شیخ احمد در مقدمه کتاب شرح «عرشیه»، از صدر الدین شیرازی، به خاطر گرایش به اقوال کسانی چون ابن عربی انتقاد می‌کند و آنان را مخالف راه اهل بیت دانسته و خود را اهل کشف و معاینه و در راه اهل بیت علیهم السلام قرار می‌دهد. به طور کلی، در کلمات و آثار شیخ احمد احسائی موارد فراوانی از مذمت مکتب فلسفه و تطبیح فیلسوفان موجود است.^۲ ابوالقاسم راز شیرازی قطب ۳۵ فرقه ذهبیه که او را از پرکارترین و بزرگترین اقطاب تمام ادوار ذهبیه نیز می‌دانند در کتاب انهار جاریه، انتقادات تند و تیزی را متوجه ابن عربی نموده و در پایان از شیخ احمد احسائی به عنوان استاد فقر و تصوف یاد و قول او به جهت ممیت الدین ملقب ساختن ابن عربی محققانه می‌خواند. وی می‌گوید:

می‌باید دانست که محیی الدین در فتوحات مکیه خود ادعای ختم ولایت عامه از برای حضرت عیسی کرده... این اعتقاد سخیف نیست مگر شرک صرف و کفر بین... فقیر را قبل از این‌ها اعتقادی در حق محیی الدین اعرابی بود و او را صاحب کشف قلبی دانستمی و در حال شرفیابی به عتبه بوسی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، کتاب فتوحات را مطالعه کردم به این مطلب باطل سخیف که رسیدم، عقلم را زده و از طرز و طور اداء مطلب ولایت در شان حضرت مولانا العظم سوء ادب از آن یافتم. وقتی در مطالعه ان با عقل کلیل خود مشغول بودم به طول الهام قلبی فرمودند: کشاف خر هم تازگی دارد؟ پس از استماعی این الهام غیبی، فوراً کتاب را بستم و یافتم که بعضی از اساتید حکمت و عرفان و فقر که او را ممیت الدین می‌خوانند، عبث نبوده، محقق بوده‌اند.^۳

در آخر باید گفت دیدگاه رایج در تبیین و توضیح تشابهات اعتقادی شیخ احمد و صوفیان، مبتنی بر جهل شیخ نسبت به مبانی تصوف بود و مذمت تصوف در کلمات شیخ احمد احسائی شاهی بر همین مدعا عنوان می‌شد؛ درحالی‌که شیخ احمد

۱. طباشیر الحکمة صفحه ۸۴، چاپ شیراز.

۲. قصص العلماء، ص ۵۳.

۳. مجموعه انهار جاریه، ص ۱۵۱.

هرگز با مبانی تصوف بیگانه نیست و از مصاحبت با اقطاب صوفیه نیز محروم نشده بود. مذمت صوفیان در کلمات شیخ احمد، ناظر به جهله صوفیه است که همواره اولین ناقدین این جماعت خود صوفیه بودند؛ از قشیری در رساله قشیری گرفته تا ملاصدرا در رساله کسر اصنام الجاهلیه فی کفر جماعه الصوفیه، به انکار این طائفه دامن زده‌اند.

نتیجه

فرقه شیخیه حاصل در هم آمیختن مکاتب مختلفی مانند غلو، تصوف و اخباری‌گری است و شیخ احمد احسائی نقطه اتصال این مکاتب با یکدیگر است. احسائی که از طرفی نسب به مکتب اخباری‌گری رسانده و از جانب دیگر با میراث صوفیه و مشایخ عرفان و آثار غلات ارتباطی مؤثر برقرار کرده بود؛ با پذیرش مبانی شناخت و اصول معرفت‌شناسی صوفیان، تمام تلاش خود را صرف پی‌ریزی عرفان شیعی و آمیخته کردن با روایات اهل بیت علیهم السلام مصروف داشت. وی گرچه سعی داشت با رد و نقد سران تصوف همچون ابن عربی، خطوط تمایز مکتب شبه عرفانی خود با عرفان اهل سنت را برجسته کند اما این موضوع سبب نشد که با روی خوش از رهبران شریعت مواجه شده و عاقبتی متمایز از دیگر رهبران طریقت برای خود به ارمغان آورده و از تیغ تکفیر شریعت‌مداران بگریزد. در همین راستا، گرچه نتوان شیخ احمد را یکی از اقطاب مصطلح عرفانی یا فرقه‌های صوفیانه دانست اما وی بدون تردید توانست با گشودن ابواب جدیدی در منظومه اعتقادی تشیع و عاریت گرفتن عناوینی همچون شیعه کامل از تصوف و اقتباس مبانی عرفانی، رشته امور را به دست کسانی سپرد که عملاً خود را در مقام اقطاب صوفیه نشانده و شیخ احمد را سرسلسله طریقت و فرقه خویش معرفی کردند. طریقتی که تا به امروز در فرهنگ شیعی به حیات خود ادامه داده و با اعتقادات متمایز از دیگر شیعیان، هویت خود را از راست‌کیشان امامیه جدا ساخته است.

منابع

۱. ابراهیمی، حاج ابوالقاسم خان؛ فهرست کتب مشایخ عظام؛ آستان قدس رضوی.
۲. ابن عربی، محیی الدین؛ الفتوحات المکیة؛ بیروت، دارصادر، چاپ اول.
۳. احسائی، احمد؛ شرح زیارت جامعه کبیره؛ بیروت، دارالمقید، ۱۴۳۰ق.
۴. استخری، احسان الله؛ ذهبیه، تصوف علمی، آثار ادبی، نشر دانشگاه تهران.
۵. افراسیابی، بهرام؛ تاریخ جامع بهائیت؛ نشر مهرقام، چاپ پانزدهم.
۶. حاج علی تنابنده (محبوب علی شاه)؛ خورشید تابنده؛ انتشارات حقیقت، چاپ دوم.
۷. حلاج، حسین بن منصور؛ دیوان الحلاج؛ (مصحح محمد باسل عیون السود)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۲۰۰۲م.
۸. رائین، اسماعیل؛ حقوق بگیران انگلیس در ایران؛ نشر جاویدان، ۱۳۹۵ش، چاپ اول.
۹. زرینکوب، عبدالحسین؛ جستجو در تصوف ایران؛ مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ سیزدهم.
۱۰. سبزواری، خراسانی، محمدعلی؛ تحفه عباسیه؛ نشر انس.
۱۱. شوشتری، قاضی نورالله؛ مجالس المؤمنین؛ انتشارات اسلامیة، چاپ چهارم.
۱۲. عطار نیشابوری، فریدالدین؛ تذکرة الأولیاء؛ مطبعه لیدن، ۱۹۰۵م.
۱۳. غزالی، محمد؛ کیمیای سعادت؛ (مصحح: احمد آرام)، چاپخانه مرکزی.
۱۴. قشیری، ابوالقاسم؛ کشف المحجوب، تهران، طهوری، ۱۳۷۵ش، چاپ چهارم.
۱۵. مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول.
۱۶. ناطور افلاکی، احمد بن اخی؛ مناقب العارفين؛ بی تا، چاپ اول.